

بسم الله الرحمن الرحيم

سفرنامه

زیارت عتبات عالیات

کاروان دانشجویی کسپل

1395/6/19

تهیه کننده: سعید کوردزی

## ارادت به ضریح امامت

### عمر سفر کوتاه است .....

صدای پیامک تلفن همراه به صدا در می آید، دوان دوان چشم های خسته ی خود را بر صفحه ی آن می اندوزم که ناگهان .....  
آری ، امام و ارباب مهربانی ها دعوت نامه ی مخصوصی ارسال کرده بود و این یعنی تجلی شعری که یک عمر آن را خوانده ایم :

تشی آب فراتم ای اجل مملت بده      تا بکیرم در نخل قبر شهید کربلا

درست دیده بودم، برخلاف همیشه که ارباب دوستداران حریم خود را دعوت می کند این بار روسیاهی را بنام من را صدا زده بود و انگار گناهانم خیلی زیاد شده بود و این دعوت چیزی نبود جز شستشوی ظاهر و باطن ....  
..... صدای پیامک می آید... این بار؟؟

قضیه جدی تر شده است . زائر گرامی، قرار ما جمعه 1395/6/19 ، فرودگاه امام خمینی (ره) ، روبروی اتاق مهمانداران . شلوغی ترافیک ورودی پارکینگ فرودگاه دیگر مانند قبل آزاردهنده نبود، حرکت حلزونی ماشین ها دیگر روان من را قلقلک نمی داد ...  
بالاخره شلوغی جایش را کمی تکان داد و وارد سالن فرودگاه شدیم، در محل تعیین شده جمعیت زیادی که اغلب دانشجوی و جوان بودند در کنار مرد بلند قامتی ایستاده بودند، یکی پاسپورت ها . کارت های شناسایی خود را تحویل گرفتیم و آماده رفتن به سالن پرواز شدیم ....نام کاروان کمیل بود.

### فرودگاه، پرواز نجف

غرش صدای هواپیما، دیدار حضرت امیر، شاه مردان، رفیق نخلستان های کوفه را بیش از پیش جلوه گر می ساخت. بعد از ساعتی پرواز، ناگهان چشم هایم که تا بحال خشکی و زردی کویر را در خود جای داده بود، غربتی سخت را متصور شد ... آری نخلستان ، آری غربت مولا.  
نمی دانم چرا چشم هایم به نخل حساس شده بود، انگار می خواستم از آن بالا تمام نخل ها را بشمارم و شاید به دنبال نخلی که مولای مردان به آن تکیه داده بود و درد و دل کرده بود . در این حال بود که چشمانم بغض خود را شکست و گلویم سخت شد ...  
مسافران به شهر نجف اشرف خوش آمدید. صدای تیک تیک تسبیح زایران، زمزمه های آرام بر لبان آنها، صدای صلوات و ذکر . سال های درازی است که بر دلم مانده بود و حقه کرده بود تا بالاخره مراد دل حاصل شد و راه کربلا من را طلبیده بود.  
اتوبوسی در جلوی فرودگاه نجف اشرف منتظر است. حرم و گرمای شهر طاقت هر زایری را طاق می نمود. بعد از مدتی چهره هتل نمایان شد، هتل ریماس. به قول محلی ها واقع در شارع کوفه. کوفه؟؟ چه اسم آشنایی!!  
بعد از اندکی استراحت و غسل زیارت، مقصد دیار حبیب و کوی دلدادگی است. با دلی آکنده از شور و شین و سرمستی از صهبای عشق.

من در نجف و خیلی ها چشم هایشان به دعاهاى امثال من حقیر و رساندن عرض ادب خدمت مولای خوبان. به گمانم رسیدن و زیارت بارگاه ائمه معصوم (ع) هم خواستنی است و هم دادنی، خواستنی است به معنای دل کندن از زندگی روزمره و عادی و همچنین دادنی است زیرا باید صاحب این بارگاه های شریف روی خوش نشان دهند و اذن دخول دهند. اینجا است که اهل فضل فرموده اند :

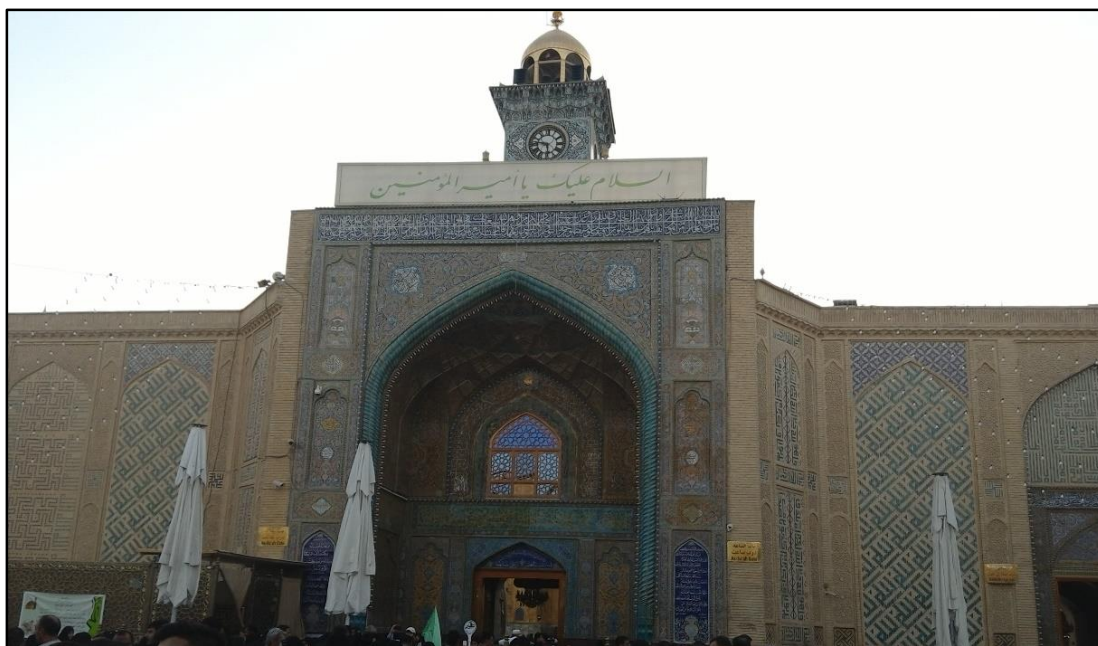
**گرگد اکابیل بود، تقصیر ما نبخندیم چیست؟؟**

### **شنیده ای ایوان نجف عجب صفایی دارد!؟!**

آفتاب انگار خیال خوابیدن ندارد، قدم زنان سمت حرم می رویم و بچه ها لب های خود را به نام های خداوند و ائمه (ع) متبرک کرده و جلا می دهند. ناگاه دل ها به طپش افتاد و نفس ها به شماره! چه شده است، آری دیده ها بعد از یک عمر انتظار، گنبد با صفای امیر عرب و عجم را دیده است و چشمانم زیر لب می خوانند :

**ایوان نجف عجب صفایی دارد....**

باورش سخت است، من اینجا، نجف، کنار مولا.



نیمه های شب و مجددا حرم مولا، غربتی عجیب دارد حرم امیر المومنین(ع)، انگار صحن و سرای شاه خوبان نیز به سان خانه نشینی مولا غریب است. انگار ... انگار ... انگار ...

آفتاب روز دوم پدیدار شد، مقصد بارگاه شخصی با نام صافی صفا یمانی بود، شخصی که ندیده ، ذوب در شخصیت مولای خوبان شده بود و جنازه وی نیز از یمن، سرزمین ظهور، جهت عرض ارادت به پابوسی آقا آمده بود، همانی که مولا بر پیکر او نماز خوانده بود و او را در کنار بحر نجف به خاک سپرد.

آری نفس مولا هر چیز و هر کسی را ابدی می کند و صافی صفا یمانی ابدی شده بود و آن هم در کنار خود ارباب.  
بعثه مقام عظمی ولایت در شهر نجف، مبحثی با نام نجف شناسی داشت و ما را با اماکن و موضوعات شهر نجف اشرف بیشتر آشنا کردند.  
بعد از آن همگی در کوچه پس کوچه های تنگ و غریب شهر نجف را به سمت بر پا کننده ی نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران طی نمودیم  
و بعد از مدتی و با عبور از بازارهای قدیمی شهر نجف به ملجأ و مأمنی محقر (از نظر بنا) رسیدیم.

سر درب ورودی نوشته بود: **محل حضرت آیت الله امام خمینی (ره).**



آری خانه ای بود که رهبر انقلاب اسلامی ایران در کنار مضجع شریف امام علی (ع) انتخاب کرده بود. ایشان فهمیده بودند که قدرت تمسک به شه مردان، می تواند دنیا را بر هم بریزد و حکومتی الهی بعد از چندین دهه تشکیل دهد، حکومتی که وعده اش در احادیث داده شده بود.  
مطبخ، اتاق مطالعه و ... همگی بوی خدا و یاد خدا را تداعی می کند. السلام علیک یا روح الله الموسوی الخمینی.



عالمان زیادی در این شهر از انوار الهی بهره مند شده اند که یکی از ایشان، علامه امینی می باشد، شخصی که ضجه های ملتسمانه وی با آن قامت رعنا مشهور است. در این سفر زیارت قبر ایشان و کتابخانه ی ایشان نیز نصیب و سعادت شد.



بعد از مدتی پیاده روی مجدداً به حرم برگشتیم، وقت نماز ظهر بود ...

### **کوفه وفا ندارد!!!**

راهی کوچه پس کوچه های شهری خواهیم شد که بی اختیار نام "بی وفایی" را یدک می کشد، آری کوفه، شهر اشباح الرجال.

درست است کوفه حبیب بن مظاهر دارد، درست است هانی دارد ولی بی وفا نیز زیاد دارد.

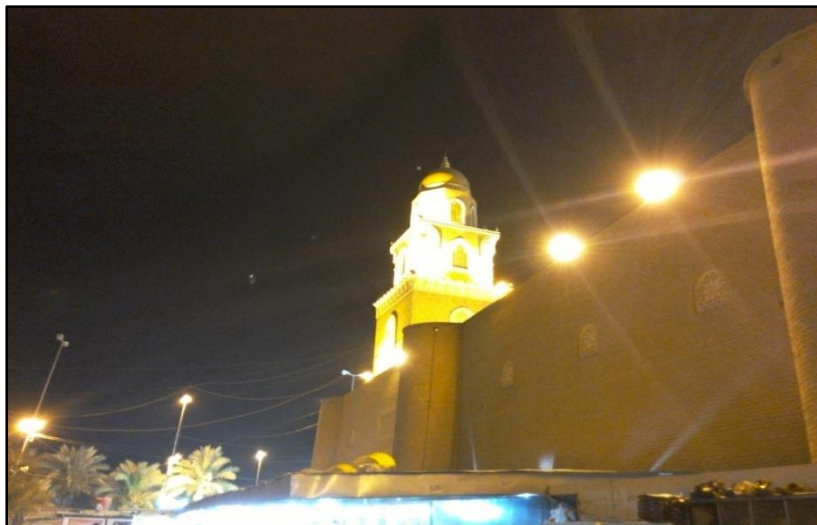
کوفه فاصله ی زیادی تا نجف ندارد، به محدوده ی قدیمی این شهر که قدم می گذاری هنوز می توان خرابه های دارالاماره شهر کوفه، محل حکومت مولای متقیان را دید و این به یاد می آورد فقط و فقط پنج سال دوران حکومت مولی الموحدین، رنگ عدالت و مردانگی را به خود دیده است.

کمی آنطرف تر مرقد میثم تمار است، یار مجاهد و مظلوم امیرالمومنین، همان کسی که کیفیت شهادتش را از مولا شنیده بود ولی متاسفانه علیرغم برنامه ریزی صورت گرفته، تنگی وقت ما را از این فیض محروم ساخت.

بالاخره بعد از بازرسی های امنیتی موجود، وارد مسجد کوفه شدیم، مقر اصلی حکومت مولا. همان مسجدی که سنگ بنایش را حضرت آدم ابوالبشر نهاده است، همانجا که مولا طشت قضاوت را آورد، آنجا که پیامبر در شب معراج فرود آمد و نماز خواند، کشتی نوح همین جا پهلو گرفت، حضرت سجاد(ع) و قطب عالم امکان در این مکان نماز خوانده اند و هر کدام دارای مقام می باشند.



اینجا جایی است که جای جای آن بوی خدا می دهد. اینجا محل نزول انوار مقدس الهی بوده و می باشد. اعمال را با خواندن 34 رکعت نماز در مقام های مختلف که برخی در اطراف و برخی در وسط مسجد است ادامه دادیم. نگاهمان به داخل مسجد افتاد!!



یاد مرغابی هایی که مانع حضور مولا در آن شب نوزدهم رمضان افتادم...

آری، محراب مسجد کوفه. همانجایی که مولا صحبت بر آورد "فزت و رب الكعبه" ندایی که آسمانها و زمین را به هم دوخت. عجب حال و هوای عجیبی حکمفرما است.

اینجا نماز کامل است! یعنی هر کس بیاید به این مکان، مسافر نیست بلکه خانه ی خودش است و این خود یعنی اوج دلدادگی و معنویت. بعد از تمام شدن نماز مغرب و عشاء، ناگهان دسته های عزاداری به نوبت از درب بالای مسجد وارد می شوند. آری شب شهادت مسلم ابن عقیل است. عجب سعادتی... بله اینجا قبر مطهر مسلم ابن عقیل، سفیر مظلوم ابا عبدالله الحسین (ع) است، چه سعادتی بوی محرم را استشمام کردیم و به یاد شب اول محرم خواندیم:

### حسین میاید کوفه کوفی وفا ندارد

به طواف ضریح منور مسلم ابن عقیل رفتیم، قبر مختار ثقفی نیز در کنار ایشان میباشد، همان منتقم روزهای کربلا . جالب بود که عربها ارادت خاصی به مختار داشتند ...

لحظات آخر حضور در مسجد کوفه است. صدای مسئول کاروان همه را جمع کرد و پیاده به سوی ماشین ها رفتیم. در راه برگشت خانه ای که به مولا علی (ع) منتسب بود را مشاهده کردیم ولی سعادت نداشتیم از نزدیک زیارت کنیم چونکه وقت بسیار تنگ بود. مولا اینجا هم غریب است، ضمن اینکه ظاهرا محل غسل دادن حضرت امیر نیز همینجا بوده است.

شراب باده ی الهی که از انوار مقدس کوفه تراوش می نمود دل هر زائری را سیراب می کرد و هر کس به اندازه ی فهم و ظرفیت

خود دریافت میکرد...

## عرفه، صحرای ملکوت

کاروان دانشجویی ما، کاروان شهر نجف اشرف بود و سه روز اول از مدت 7 روز سفر زیارتی و سیاحتی را در نجف هستیم. روز سوم حضور ما در نجف اشرف برابر شده بود با روز عرفه. چه سعادت بالتر از اینکه دعای ملکوتی عرفه را در کنار بارگاه قطب آزادگی و مردانگی، اسوه‌ی صبر و وفا، حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) به زبان آوریم. با برنامه ریزی مدیریت محترم کاروان که انصافا در این سفر از خودش خیلی فداکاری و محبت نشان داد، تصمیم گرفته شد صبح زود بعد از نماز صبح، راهی کربلای معلی شویم.

ساعت‌های قبل از ورود به کربلا یسار سخت و طاقت فرسا می‌گذرد، شیعه‌باشی و سال‌های سال آرزوی دیدن حرم شش گوشه ارباب را داشته باشی، حالا عرفه هم هست و نور علی نور، وای دلم قبله‌ی عشق را طلب دارد...

ناخداگاه دلم شکست و اشکهایم گونه‌هایم را به آرامی نوازش می‌کرد، به یاد روز عرفه سال قبل افتادم، زمانی که مداح می‌خواند " که کیا می‌خواهند سال آینده دعای عرفه را در کربلا بخوانند؟ "

ارباب خریده بود. جنس این دلتنگی‌ها با بقیه دلتنگی‌ها فرق دارد، شاید دلتنگی شبیه پیراهن مشکی برای محرم ...

چرا جاده‌ی نجف، کربلا تمام شدنی نیست؟ انگار سالیان سال است در راه هستم ... بخشی از جاده با فرات هم مسیر می‌شود، کجای این صحرا، حضرت ارباب، نوه‌ی رسول الله (ص) خیمه زد؟ کجا عباس پاسبانی میداد؟ کجا عباس مشکش را پر کرد؟

به فرات که نگاه می‌کنی بخیل به نظر نمی‌رسد با این همه آب !!! چرا سهم علی اصغر تیر حرمله بود؟ ای فرات چرا جواب نمی‌دهی؟ کم می‌شد اگر جرعه‌ای از مهریه‌ی مادر را نصیب نواده اش می‌کردی؟

فرات ... فرات ... ننگ بر تو باد که نامت تا ابد برای تشنگان برابر بخل مساوی می‌باشد.



موعد فرا رسید! یکی از بچه‌ها صدا زد: حرم ارباب...

بالاخره عرفه است و شلوغ. درست است به پای اربعین سالار شهیدان نمیرسد. به علت محدودیت های این روزهای عراق، خیابان های اطراف حرم بهترین مکان برای پیاده کردن زائران است. راه افتادیم، کوچه ها همه دارای گیت های ایست و بازرسی بود و ماموران امنیتی قدم به قدم با سنسورهای بمب یاب در حال عملیات های چک و خنثی سازی بمب ها ....

با خودم گفتم این دستگاه ها چقدر ضعیف هستند! آخه مرد حسابی هر شیعه ای که بسمت کربلا حرکت می کند بک بمب نهفته است. مگر اینها دستگاه های بمب یاب نیستند؟؟



دعای عرفه را در نزدیکترین مکان به قبر مطهر سیدالشهدا(ع) را تلاوت نمودیم. عجب صفایی داشت. سرداب امام حسین(ع)، به مدد هماهنگی های انجام شده توسط بعثه مقام معظم رهبری میزبان دعای عرفه بود. آری اینجا بود که بارقه های نور الهی از جداره های دیوار بر تک تک افراد متساعد می شد و چه خوش است عرفه، کنار ارباب.

عرفه، پنجره ای است باز شده به عاشورا که نسیم دل انگیز عشق و ایثار و شهادت در آن می وزد. عرفه، فرودگاه «کلُّ یوم عاشورا» است. عرفه، آفتاب خانه ی «هیئات من الذَّله» است. عرفه، یک خیمه مانده به «قتیل العبرات» است. عرفه، حسینیه ی «ثارالله» است. عرفه، ندبه گاه «السلام علی الشَّیْب الخضیب» است. عرفه، «الرحیل الرحیل» کاروان عاشقان است. عرفه، پیوند حج و عاشورا و ظهور است. عرفه، پایگاه ابراهیم، مناجات خانه محمد صلی الله علیه و آله وسلم، مقتل حسین علیه السلام و تجلی گاه مهدی(عج) است.

عرفه، باورگاه «ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاة» است. عرفه، خیمه گاه است، علقمه است، قتلگاه است و ... عرفه، نام دیگر کربلاست! گام به گام با دعای عرفه، به زیارت حسین علیه السلام می رویم و شرحه شرحه درد فراق را از سینه به لب خواهیم آورد. دل هامان لبیک زده ی آن ملکوتی است که تنها به قتلگاه رفت و نغمه ی «الهی رضا برضاک» برآورد دل، عطش زده ی آن فراتی است که تشنه، پا در رکاب کرد و به پیکاری دیگرگونه پرداخت. دل هامان، خون گریه کرده ی غروبی است که نیزه ها و شمشیرها، مردی از تبار آفتاب را در آغوش گرفته بودند ... و دل، بی قرار دعای عرفه است که پایانی سرخ داشت! است که تشنه، پا در رکاب کرد و به پیکاری دیگرگونه پرداخت. دل هامان، خون گریه کرده ی غروبی است که نیزه ها و شمشیرها، مردی از تبار آفتاب را در آغوش گرفته بودند ... و دل، بی قرار دعای عرفه است که پایانی سرخ داشت!



## کربلای معلی

روز چهارم از سفر، برای با دوم طبق برنامه حرکت کرئیم بسوی کربلا...

روز قبل سیراب نشده بودیم. اصلا مگر کسی از عشق حسین سیراب می شود؟ هر چه بیشتر طلب کنی بیشتر نصیبت می شود. این بار در هتل دیگری به نام "هدی الوالی" مستقر شدیم. بر خلاف هتل شهر نجف، اینجا خیلی به حرم ارباب نزدیک بود، نزدیک ده دقیقه. برنامه ریزی انجام شده بیانگر این بود که قراره بریم مکانی برای مراسمی با عنوان "روایتگری عاشورا". مراسم برگزار شد و انصافا بسیار معنوی بود. از واقعه عاشورا تا گره خوردن به دفاع مقدس و آن هم بصورت بصری، قلب ها گاهی شلمچه ، گاهی کربلا، خرمشهر. روحمان صیقلی خورد.

وقتی چشمانم به شش گوشه ی ارباب افتاد، مات و مبهوت شده بودم، انگار هیچ حسی نداشتم و یخ زده بودم. به قول یکی از علماء، ابهت معصوم بودن امام من را گرفته بود، فقط یک طواف کردم و بیرون آمدم!!!

به خودم آمدم که چه عجیب! آن همه شور و شوق چه شده است؟؟ چرا...؟! آری واقعا ابهت و جلال این امام رئوف من را مبهوت کرده بود. محو مکان و زمان شده بودم. نهیب سنگینی به خودم زدم که آن همه حرم، حرم می کردی همین بود؟؟ همین؟ اینجا بود که به خودم آمدم و دیدم در زیر قبه ی حرم ، همانجایی که دعا ها مستجاب است . یاد کوفه، یاد فرات، یاد غربت، و ده ها یاد دیگر خطوط ذهنم را به سوی معنویت مشغول کرده بود. بعد از وارد شدن ، ابتدا قبر 72 تن شهدای کربلا را که جنب قبر امام حسین ع ( سمت راست حرم ) می باشد را زیارت کردیم سپس وارد حرم مطهر امام شدیم. لحظه ی ورود صدای گریه ی نوزادی به گوشم می رسید، بیاد درد دل رباب افتادم:

اولین روز است بی گوازه میگردی علی  
یک شبه مادر برای خود شدی مردی علی  
آخرین باری که بستم بند این فداق را  
در دلم افتاد و دیگر بر نمی گردی علی

و نوایی که میگفت:

جوانان بنی هاشم بایید علی را بردرخیزه رسانید

و صدای زینب گونه ای که بر سینه میزد :

کمی آهسته تر به کجای روی  
بدون زینب تو چرا میروی!!!؟  
بدون زینب تو چرا میروی!!!؟

و هنوز صدای حسین را می توان از دیوارهای حرمش شنید:

آیا کسی هست تا مرا یاری کند؟

در داخل حرم در یک ضلع آن قبر حبیب ابن مظاهر قرار دارد و همچنین قتل گاه آن حضرت در قسمت دیگری است که درست روبروی تل زینبیه می باشد . در داخل حرم قبر چند علمای دیگر هم وجود دارد و همچنین چندین محل اصابت گلوله سربازان صدام در داخل صحن که به صورت قاب عکس مشخص شده می باشد بخصوص در قسمت قتل گاه

## خیمه گاه

این مکان به نقل از مورخان همان مکانی است که ابا عبدالله الحسین (ع) اتراق نمودند. با ورود به خیمه گاه که الان به نوعی زیبا تصویرسازی شده است مبهوت می شوی و یاد عبارت "آتش زدن به خیمه ها ... " اولین خیمه مربوط به ماه منیر قمر بنی هاشم است، چون پاسبان حرم بوده است. کمی آنطرف تر خیمه ی امام حسین (ع) قلب سپاه و در مرکز خیمه گاه، پشت آن خیمه امام سجاد(ع) به چشم می خورد....  
خوب که گوش کنی هنوز صدای ناله ای امام زین العابدین (ع) را می شنوی. همانجا بود که فاطمه صغری طفلان را جمع کرد و ...

## تل زینبیه

به فاصله ی 500 متر آنطرف تر تل زینبیه است...خوب که نگاه کنی شاید زنی را ببینی که دوان دوان می دود و صدا می زند حسین ...

### از حرم تا قتلگاه زینب صد امیر حسین

تل زینبیه همانجایی است که زینب بر بالای آن می ایستاد و صحنه های جنگ را می دید و زمزمه می کرد «آندم بریدم از زندگی دل /که آمد به مسلخ شمر سیه دل /او می دوید و من می دویدم /او سوی مقتل من سوی قاتل /او می دوید و من می دویدم /او سوی مقتل من سوی قاتل /او می نشست و من می نشستم /او روی سینه من در مقابل /او می کشید و من می کشیدم /او از کمر تیغ من ناله از دل /او می برید و من می بریدم /او از حسین سر من غیر از او دل

حوالی جایی که عصر تاسوعا امام حسین (ع) زمزمه می کرد «یا دهر اف لک من خلیل؛ کم لک بالاشراق و الاصلیل؛ من صاحب او طالب قتیل؛ والدهر لا یقنع بالبدیل؛ و انما الامر الی الجلیل؛ و کل حی سالک سبیل» ای دنیا! اف بر دوستی تو که بسیار از دوستان و خواستارانت را سپیده دمان و شامگاهان به کشتن می دهی و هرگز به بدیل آنان قناعت نمی ورزی! همانا کارها به خدای بزرگ واگذارده و هر زنده ای رهروی ناگزیر این راه است.

نگاه به تل زینبیه انداختم و یک نگاه به گودی قتلگاه(همان حرم امام حسین) و تصور کردم که چه بر زینب گذشته است ونوای شعر:

او میدوید و من میدویدم ، در ذهنم طنین انداز شد. در این مکانها بیاد مصیبت اهل بیت پیامبر حتی با گریه هم انسان تخلیه نمی شود و برای خالی شدن باید قدمی فراتر از گریه بردارد و به سر و سینه بکوبد تا شاید مرهمی بر دل و جاننش بنشیند.

## حبیب بن مظاهر

مرقد همه شهدای کربلا (منهای حر، ابالفضل، علی اکبر و حبیب) پایین پای مبارک مولا و در یک ضریحی جداگانه است. علی اصغر را هم می گوید در کنار خود امام حسین(ع) دفن شده است. ماجرای حبیب جالب است. سر سفره صبحانه نشسته بود. نامه رسید. در نامه را که باز کرد: بسم الله الرحمن الرحیم... من الغریب الی الحبیب. ما رسیدیم به کربلا همین یک جمله.. لقمه از دستش افتاد و بسوی بازار کوفه شتافت...

آقا جان ما هم نامه ای داریم : من العاصی الی العطشان .... دریاب .

## زیارت باب الحوائج

اینکه خیلی ها می گویند او وقتی به علقمه رسید دستی بر آب زد تا آب بنوشد اما یاد لب تشنه حسین (ع) افتاد و آب را بر روی آب ریخت. مظهر ادب و معرفت آیا لحظه ای لب تشنه حسین و اطفال را فراموش کرده بود؟ ابا! " یک نژاد اسب عرب است که تا صاحبش آب ننوشد آب نمی نوشد. اسب سقا هم از آن نژاد بود. ابالفضل دست بر آب زد و بالا آورد تا ادای آب خوردن را در آورد و اسبش به تصور اینکه او آب نوشیده آب بخورد.

بزرگان اهل معرفت می گویند می دانید چرا چشم عباس(ع) تیر خورد؟ چون چشمش به آب افتاده و نمی خواست این چشم شرمنده چشم اطفالی باشد که منتظر آب بودند و جرعه ای آب نمی دیدند. دستش چرا قطع شد؟ چون دستش سردی آب را حس کرده بود و نمی خواست دستش شرمنده دستانی باشد که از عطش داغ شده بودند.

ابهت و عظمت بارگاه حضرت ابوالفضل دیدنی ست. آنقدر ذوق و شوقم برای دیدن ضریح حضرت زیاد بود که به گفتن جمله ی "السلام علیک یا ابالفضل العباس " اکتفا کردم و بی زیارتنامه خواندن خودم را به ضریح نقره ای رساندم.

با دیدن قبر کوچک حضرت عباس دنیا بر سرم خراب شد. (آخه میگن ابوالفضل رشید بوده پس چرا قبرش اینقدر کوچیکه!!!!)

یا ابالفضل عظمت بارگاہت کجا و قبر کوچکت کجا...

روبه روی ضریح برای همه ی دوستان دعا کردم و برای چند نفری که سفارش کرده بودند نماز خواندم . طعم شیرین نماز با شکوه ظهر و عصر حرم ابوالفضل هنوز هم زیر زبانم مزه مزه میکند. چقدر دلنشین بود.

ظهر بعد از نماز که در حرم ابوالفضل خواندیم برگشتیم هتل. روزها دارند تند تند می گذرند. انگار دارد سفره برکت برای ما جمع می شود. عصر به زیارت کفین العباس رفتیم. در محل قطع شدن دستان آن بزرگوار دو مقام ساخته اند. میدان مشک در مقابل باب قبله حرم ابوالفضل قرار دارد. نماد مشک عباس(ع) نماد ناامیدی او از رساندن آب به اطفال. مقام دست راست حضرت ابوالفضل در نزدیکی درب شرقی (باب الفرات) قرار دارد و مقام دست چپ در قسمت جنوب شرقی صحن می باشد

نماز مغرب و عشا را در حرم امام حسین(ع) می خوانیم و برای شام به هتل می رویم.

## سامرا

کم کم باید توشه ی راه خود را از شهر کرب و بلا ببندیم، وقت زیارتان سر آمد.

مامن و ماوای بعدی ما شهر مقدس سامراء، شهر امام غایب، البته از نظرها ...

داخل ضریح، مرقد چهار بزرگوار امام حسن عسگری ع و همسر گرامی شان نجس خاتون و خواهرشان حکیمه و همچنین مرقد مطهر

امام هادی (ع) می باشد. از درب اصلی واقع در شرق که وارد می شویم در سمت چپ آن ، سرداب معروف قرار دارد .

سرداب مقدس، زیر زمینی است در سامراء، کنار مزار امام هادی و امام حسن عسگری(ع). آن سرداب محل زندگی وعبادت امام هادی و امام

حسن عسگری و حضرت مهدی(ع) بوده وتمام دیدارها با حضرت مهدی(ع) در زمان پدرش در همین منزل و سرداب انجام می گرفته است.

بعداز پایین رفتن از تعداد زیادی پله وارد آن می شویم که فضای زیادی ندارد که تنها فقط چندین نفر می توانند در آن نماز بخوانند. بعد از

نماز و دعا و برگشت به اتوبوس و خوردن نهار در ساعت 4:30 دقیقه مسیر را برای زیارت امامان در کاظمین که در نزدیکی بغداد پایتخت عراق

واقع شده ادامه دادیم و بعد از حدود کمتر از 2 ساعت یعنی حدود ساعت 6:30 دقیقه و گذشتن از چند ایستگاه به حرم رسیدیم .

امامزاده سید محمد مقصد بعدی است. امام زاده ای که اهل عراق حتی اهل تسنن به آن اعتقاد عجیبی دارند. گوسفند های زیادی در مسیر به

چشم می خورد که برای نذر به فروش می رسند. فلسفه گهواره هایی هم که در این زیارگاه دیده می شود این است که کسانی که بچه دار

نمی شوند به این حرم می آیند و داخل این گهواره ها پول می ریزند و امید دارند بچه دار شوند.

## کاظمین

بعداز وارد شدن به حرم که محل دفن امامان حضرات امام موسی کاظم ع و امام جواد ع می باشد چنان ابهت و حالت روحانی حاکم

می باشد که انکار در روی زمین نیستی و یقینا هرگز تا آخر عمر این فضا را فراموش نخواهی کرد و خواستار زیارت دوباره ای خواهید بود.

این حرم با صحن بسیار بزرگ اش بسیار شبیه به حرم امام رضا ع می باشد.

## پایان

وقتی می آیی ایجا کجارت سخت می شود و وقتی می روی سخت تر... وقتی می آیی ایجا خدا را شکر می کنی که تو راه داده، وقتی می خواهی بروی یکسره در این فکری که چه کنم دوباره طلبیده

شوم!!! ۹۹۹

وقتی می آیی ایجا می گوئی خدا خیلی مرادوست داشته که با این سیرت در حرم امیرالمومنین پاکذاشتم! می گوئی خدا را شکر که به واسطه عزای حسین و آبروی ذاکر و عزادار سیدالشهداء قدم به این زمین مقدس گذاشتم...

اما وقتی می خواهی بروی با خودت می گوئی خدایا! مبادا کاری کنم که دیگر با این جمع طلبیده نشوم! بچاگنی تازه شروع می شود!

وقتی می خواهی از این حرم بروی حال بچیه تیم هار پیدا می کنی! بی تاب می شوی...

اللان... اللان... حضرت حیدر کنارم بان

بادل بچاره خود بچنان... راهی خازمی شوم اللان

دب مثل بافر شنگان مشایعت کننده زوار حسینی تا سفر بعدی خدا حافظی کردیم انشاءالله.....

عمر سفر کوتاه است.....